



دانش نیک مینش نیک نش نیک

«سخنی پیرامون پارسی کوپی و پارسی نویسی»

پیشگفتاری برواژه نامه ی پارسی

ویل دورانت نویسنده ی نامدار آمریکایی در تاریخ تمدن می نویسد: شهرگیری (= تمدن) هم کوششی است همگانی و هم پیشتازی (= رقابت)، بنا بر این شایسته است که مردمان، فرهنگ- آیین ها- تراز داری (= اقتصاد)- خُنیا (= موسیقی) و دیگر هنرهای ملی خود را پاس بدارند.

زبان پیاله ی فرهنگ ملت ها است، نمی توان به پاسداری از فرهنگ ایران برخاست ولی پیاله ی فرهنگ ایران را که زبان پارسی است نادیده گرفت. نمی توان بدستاویز اینکه تنی چند از فرزندگان ایرانی اندیشه های فرزانی خود را بزبان تازی نوشته اند از زیر بار خویشکاری خود شانه خالی کرد و پیاله ی فرهنگ خود را نادیده گرفت. اگر فرزندگان بلند پایه ی ما از روی ناگزیری بزبان تازی می گفتند و می نوشتند و گاه گرانبمایه ترین اندیشه های فرزانی خود را در پیاله ی زبانزدها یا اصطلاحات قرانی می ریختند این نباید دستاویزی بشود برای ما تا ما نیز چنین کنیم.

فردوسی بزرگ در گرماگرم تاراج ضحاک و افراسیابهای زمانه ی خود بپا خاست و زبان پارسی را از نابودی رهایی بخشید و درفش سربلندی مردم ایران را برافراشت و بدست زامانهای آینده ی خود سپرد.

هنگامی که از پارسی گویی سخن بمیان کشیده می شود گروهی بیدرنگ بالا بر می افرازند که: « اگر چنین کنیم تکلیف حافظ و سعدی و مولوی چه می شود؟ ».

نخست از گویندگان این سخن باید پرسید که اگر در اندیشه ی پاک سازی زبان خود نباشیم پس تکلیف فردوسی چه می شود؟ آیا ارزش فردوسی کمتر از حافظ و سعدی و مولوی است؟

در پاسخ این گروه باید گفت که بکارگیری زبان پارسی در گفتار و نوشتار نه تنها ما را با حافظ و سعدی بیگانه نمی سازد بلکه ما را به دریافت پیام آنان توانا تر می کند .

فراموش نکنیم که حافظ و سعدی ایرانی تبار و پارسی زبان بودند و اگر گهگاه برای هم آوا کردن سروده های خود ناگزیر برخی از واژه های تازی را نیز بکار برده اند این نباید دستاویزی بشود برای ما تا از زیر بار خویشکاری بگریزیم و با ندانم کاریهای خود زبان پارسی را آنچنان به واژه های تازی بیالاییم که حافظ و سعدی هم از دریافت آن ناتوان بمانند.

اگر به سروده های حافظ و سعدی و مولوی و خاقانی و منوچهری و دیگر سخن پردازان خوش پرداز ایرانی بنگریم هزاران هزار واژه ی ناب پارسی را در سروده های آنان خواهیم یافت که ما امروزه از روی بی انگاری بجای آنها واژه های تازی را بکار می بریم، برای نمونه آنان گفته اند: چَنبَر، مانند:

این چَنبَر گردنده بدین گوی مُدَوَر

چون سرو سهی قد مرا کرد چو چَنبَر

ناصر خسرو

ولی ما امروز می گوئیم (دایره)...

آنان گفته اند: کژ و مژ...

چون کشتی بی لنگر کژ می شد و مژ می شد

وز حسرت او مُرده سد گلشن و کاشانه

دیوان شمس تبریزی

ولی ما به شیوه ی تازیان می گوئیم (کج و مج)...

آنان گفته اند (سُخَن):

من بی دل و دستارم، در خانه ی خمارم

سد سینه سُخَن دارم این شرح دهم یانِه

دیوان شمس تبریزی

ولی ما می گوئیم (حرف) ...

آنان گفته اند: وَشْتَن:

یارم ز در درآمد، وَشْتَن کنید، وَشْتَن

این خانه را ز وَشْتَن، گُلَشَن کنید، گُلَشَن

شاه قاسم انوار

ولی ما گوئیم: رقصیدن..

آنها گفته اند: یَزْک :

ای سپاهت راطفر لشگر کش و نصرت یَزْک

نی یقین بر طول و عرض لشگرت واقف نه شک

انوری

ولی ما به شیوه ترکان می گوئیم: قراول...

اینها و سدها نمونه ی دیگر نشان می دهند که درد ما غم حافظ و سعدی نیست، درد ما تنبلی و گریز از زیر بار خویشکاری است، ما می خواهیم بدستاویز پاسداری از سروده های سعدی و حافظ و مولوی و عطار و دیگران، کار را بر خود آسان تر کنیم، وگرنه هر کسی می داند که سخن گفتن و نوشتن به پارسی نه تنها ما را از دریافت سروده های

حافظ و سعدی دور نمی دارد بلکه پیاله ی فرهنگ ما را فراخ تر، و روان حافظ و سعدی را شادمان تر می کند.

اگر ایرانی به جای {عطش} بگوید **تشنگی** و بجای {عفونت} بگوید **گندیدگی**، بد بویی، چرکینی} و بجای {رقصیدن} بگوید **وشتن**، بجای {فاضلاب} بگوید **پساب**، بجای {مقوله} بگوید **گفتار**، بجای {قافیه} بگوید **پساوند**، بجای {جهالت} بگوید {کانایی}، حافظ و سعدی نه تنها از او آزرده نخواهند شد بلکه سپاگذار او نیز خواهند گردید.

گروهی دیگر بر این باورند که واژه های تازی پس از اینکه به زبان پارسی درآمدند و شناسنامه ی ایرانی گرفتند دیگر نباید بیگانه به شمار آیند.

در پاسخ این گروه باید گفت: آری، برخی از واژه های تازی، ایرانی شده و شناسنامه ی ایرانی دارند، ولی اینگونه واژه ها در گفتار و نوشتار نباید در رده ی یکم و همپای واژه های ناب پارسی شمرده شوند، برای نمونه اگر چامه سرایی برای پساوند سازی سروده خود ناگزیر از بکار بردن واژه ی {دایره} باشد می تواند آنرا بکار برد، ولی اگر چنین نیازی در کار نبود چرا باید {دایره} ی تازی {چنبر} ایرانی را از میدان بدر کند، چرا باید {عقیم} تازی جای {نازا} و {سِثرون} پارسی را بگیرد، چرا {شراب} تازی (که حرام هم هست!!) باید جای {می- باده- نبید- مل - و آب رز} را بگیرد که نه تنها ناروا نیستند بلکه **باده نوشی** یکی از کهن ترین و خوش آیند ترین آیین های ایرانی است.

ما که در زبان پارسی واژه های {دستیازی- ربایش- یازش- به زورگیری- ربایشگری- دست اندازی و فروگیری} را داریم، چرا باید واژه {غصب} تازی را به کار گیریم و اینهمه واژه های خوش آهنگ پارسی را از پیاله ی زبان خود دور بیندازیم؟

ما که واژه های {نیازمندی- تنگدستی- ناداری- بی چیزی- و مستمندی} را در زبان خود داریم، چرا باید {فاقه} تازی را جایگزین اینهمه واژه های زیبای پارسی کنیم؟

ما که واژه های {گوشه نشین- کناره گیر- تنها- پارسا- و پرهیزگار} را در زبان خود داریم چه نیازی به {معتکف} تازیان داریم؟

ما که: {هنداد خورشیدی} را داریم، چرا باید {منظومه شمسى} را از تازیان وام بستانیم و **هنداد** زیبای خود را دور بیندازیم؟

برخی از واژه های تازی که به پارسی در آمده و جا خوش کرده اند می توانند شهروندان رده ی دوم و سوم زبان پارسی شمرده شوند و تنها زمانی بکار آیند که یا برابر آنها در زبان پارسی نباشد، و یا برای هم پساوندی و هم آوا کردن واژه ها در سرایش چامه ها از

آنها بهره برداری نمود نه اینکه آنها را شهروندان رده ی یکم بشماریم و برابریهای زیبای پارسی آنها را از پیاله ی زبان خود دور بریزیم.

گروهی دیگر پارسی گویی را یک **جنبش ضد عرب** به شمار می آورند .

در پاسخ این گروه باید گفت که بسیاری از عرب زبانان روزگار ما، مانند مردمان مصر- سوریه - عراق - اردن- فلسطین- سودان- یمن و جز اینها، **عرب** نیستند، اینها زیر فشار تیغ های خونریز تازیان، میان مرگ همراه با خواری، یا پذیرش آیین و زبان تازیان، دومی را برگزیدند و **عرب زبان** شدند، بنا بر این ما با این مردم ستمدیده نه تنها سر جنگ نداریم بلکه با آنان همدردی هم می کنیم.

روزی از حسنین هیکل فرزانه ی نامدار مصری پرسیده شد: شما مردم مصر با آنهمه پیشینه ی درخشان فرهنگی چه شد که **عرب زبان** شدید؟ گفت: **برای اینکه ما فردوسی نداشتیم!!**

دیگر اینکه زبان عربی زبانی است توانا، ولی برای تازیان نه برای ما ایرانیان که خود زبانی بسیار رسا و توانا داریم. آیا هرگز دیده اید که عربها بگونه ای با هم سخن بگویند که نیم بیشتر واژه هایشان پارسی باشد؟ و اگر چنین کنند، آیا می شود آنان را برای این کار ناشایست شان ستود؟ پس اگر بکار بردن واژه های پارسی در زبان تازی برای عربها ناستودنی است، چرا باید بکار بردن واژه های تازی در زبان پارسی برای ما روا باشد؟

برای نشان دادن توانمندی و شیوایی زبان پارسی بخشی از نوشته ی **استاد ذبیح الله صفا** را از نسک گرانمایه ی **حماسه سرایی در ایران** وام می ستانیم تا با جا بجا کردن واژه ها توانمندی زبان پارسی را نشان دهیم، استاد می نویسد:

« مقدمهٔ مُجلد اوّل ترجمهٔ مول یکی از بهترین تحقیقاتیست که راجع به شاهنامه و فردوسی و آثار حماسی ایرانی شده است و اغلب اطلاعاتی که مول اظهار کرده هنوز تازه و قابل استفاده و نقل است.»

اگر چهار نام: **مول - شاهنامه - فردوسی و ایرانی** را از سی واژه ای که در این گزاره بکار رفته اند کنار بگذاریم بیست و شش واژه بجا می ماند که چهارده تای آنها عربی است .

آیا می توان گفت که این گونه سخن گفتن و نوشتن برای آن است که ما دچار کمبود واژه هستیم؟ یا درد ما درد بی انگاری نسبت به زبان پارسی است؟

برای نشان دادن توانمندی زبان پارسی، همین گزاره را در پیاله ی زبان پارسی می ریزیم تا بی نیازی آنرا به واژه های بیگانه به نمایش بگذاریم:

«پیشگفتار پوشنه ی یکم برگردان مول یکی از بهترین پژوهش هایی است که در زمینه شناخت فردوسی و شاهنامه و دیگر رزمنامه های ایرانی شده است، بیشترین آگاهیایی که مول باز نموده هنوز هم تازه و شایان بهره برداری و گفتگو است» .

در این جابجایی واژه های {پیشگفتار} بجای «مقدمه»- {پوشنه} بجای «مُجَلَّد» - {برگردان} بجای «ترجمه» - {پژوهش} بجای «تحقیقات» - {در زمینه} بجای «راجع» - {رزمنامه} بجای «حماسه» - {بیشترین} بجای «اغلب» - {آگاهی} بجای «اطلاع» - {باز نمود} بجای «اظهار» - {شایان بهره برداری و گفتگو} بجای « قابل استفاده و نقل» بکار گرفته شدند و دیدیم که نه تنها نیازی به واژه های تازی نبود بلکه آنچه به پارسی گفته شد بسیار شیوا تر از آن بود که با واژه های تازی گفته شده بود .

نگاهی هم به نوشته ی سعدی می اندازیم تا با ریختن آن در پیاله ی پارسی سره توانمندی و شیوایی این زبان را بنمایش بگذاریم:

«بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد دیدمش دامنی گل و ریحان و سُنبل و ضُمیران فراهم آورده و رغبت شهر کرده گفتم گل بستان را چنانکه دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته اند هر چه نباید دل بستگی را نشاید، گفتا طریق چیست؟ گفتم برای نزهت ناظران و فُسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند.

بچه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که الکریمُ اذا وعدَ وفا، فصلی در همانروز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید فی الجمله هنوز از گل بُستان بقیتی موجود بود که کتاب گلستان تمام شد و تمام آنگه شود به حقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه سایه ی کردگار و پرتو لطف پروردگار دخر زمان و کهف امان المویذُ من السماء المنصورُ علی الاعداء عضدالدوله القاهره سراج الملت الباهره جمالُ الانام مفخرُ الاسلام سعدُ بن الاتابک العظم شاهنشاه المعظم مولی ملوک العرب و العجم سلطان البر و البحر وارث ملک سلیمان مظفرالدین ابی بکر بن سعد ابن زنگی ادام الله اقبالهما

و ضَاعَفَ جَلَالَهُمَا جَعَلَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ مَأْلَهُمَا و بكرشمه و لطف خداوندی مطالعه فرماید.
گلستان سعدی رویه ی 33 چاپ امیر کبیر تهران: 1366

اینک برگردان همین سخن به پارسی سره:

بامدادان که رای بازگشت بر رای نشست چیره آمد، دیدمش دامنی گُل و ناز بویه
{=ریحان} و سُنْبُل و سِپَرَعَم {=ضُمیران} فراهم آورده و آهنگ شهرکرده، گفتم گل
بُستان را چنانکه دانی پابندگی، و پیمان گلستان را تُوْزِشی {=وفا} نباشد و فرزندگان
گفته اند هر چه نباید دلبستگی را نشاید، گفتا پس راه چیست؟ گفتم برای دلگشایی
بینندگان و دلبازی باشندگان نامه ی گلستان توانم نوشت که باد خزان را بر برگ آن
دست بیداد نباشد و گردش زمان خوشکامی بهارانه اش را به اندوه زدگی پاییزان
دگرگون نکند.

همین که من این بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم بیاویخت که: دهشمند چون پیمان کند
به جای آورد، بخشی در همانروز نوشته شد در باره ی همزیستی نیک، و آیین
سخنوری، بگونه ای که گویندگان را به کار آید و نامه پردازان را شیوایش افزایش دهد. به هر
روی هنوز از گُل اندکی مانده بود که نامه ی گلستان به رسایی رسید و رسا آنگه شود
به درستی که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه، سایه ی کردگار و پرتو مهر
پروردگار، سربلند زمان، و پناه آسایش و روشنگر آسمانی، پیروز بر دشمنان، بازوی
کشور سربلند، چراغ مردم دانا و شکوه آفریدگان و مایه ی سرافرازی اسلام، سعد،
پور بزرگ دستور شاهنشاه والا، سرور پادشاهان تازی و جز تازی، فرمانروای خشکی
و دریا، جانشین سرزمین سلیمان مظفرالدین ابی بکر فرزند پور زنگی که بخت بلندش
دنباله یابد و شکوهمندی اش دو برابر گردد به کرشمه ی مهر خداوندی بر رسی فرماید.
اینک می پرسم اینگونه گفتن و نوشتن برارنده ی فرزندان ایران است، یا آنگونه گفتن و
نوشتن؟

نگاهی هم به دو برگردان گوناگون از پیشگفتار برزویه ی پزشک در گرامی نامه ی کلیله
و دمنه می اندازیم تا برتری زبان پارسی سره را بنمایش بگذاریم، نخست از برگردان
استاد عبدالعظیم غریب چاپ برادران علمی رویه ی 56

{...خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت
مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه مَلِکِ عادل انوشیروان کسری بن قباد را
سعادت ذات و یمن نقیب و رجاهت عقل و ثبات رای و علو همت و کمال مُقَدَّرَت و صِدق
لَهَجَت و شمول عدل و رأفت و افاضت جود و سخاوت و اشاعت جلم و محبت و علم و

احترام علماء و اختیار حکمت و اصطناع حکماء و مالیدن جباران و تربیت خدمتکاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است.

می بینیم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستدل و شیرین فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار، وفا و حریت در خواب و دروغ موثر و مثر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و متابعت هوا سنتی متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد و طریقتی مشروع و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه روی و خندان ...

اینک همین گفتار به پارسی سره:

در این روزگار تیره که دهش و بزرگواری مردمان روبه کاهش نهاده است و فروزه های نیک مانند خُجستگی نهاد و برتری خرد- استواری رای- جوانمردی- راستی در سخن- گسترش داد- مهربانی- دستگیری- بخشش- خویشتن داری- دانش دوستی- گرامیداشت دانشمندان- گزینش فرزانی و فرزانیگان- زبون سازی بیدادگران و پرورش کارگزاران و پشتیبانی از ستمدیدگان به فراموشی سپرده شده است!

کردار ستوده و خوی پسندیده کهنه گشته است، راست راه بسته و کژ راه گشاده، دادگری ناپیدا و بیدادگری هویدا است. دانش بدور افتاده است و نادانی خواستار بسیار دارد! پستی و فرومایگی بر همه فرمانروا گشته و بخشایش و جوانمردی گریزان! دوستی ها سُست و دشمنی ها نیرومند گشته است، نیکمردان رنجور و خوارند و بد کاران آسوده و گرامی، نیرنگ بیدار است و پیمانداری و نیک منشی در خواب، دروغ هنایده و پر بار است و راستی از یاد رفته و دور افتاده، هوده گریخته است و بیهوده پیروز، پیروی از خواهش های تن خویی پسندیده است و بی ارزش گردانیدن دستور های خرد روشی ستودنی، ستمدیده ی بیگناه پست شده است و ستمگر گناهکار گرامی! آژ چیره است و خرسندی در شکست، جهان فریبکار با این نهاد ها شاد است و با گشایش این درها تازه روی و خندان.

گروه دیگری می گویند: «یک زبان هنگامی توانمند می شود که دروازه های خود را به روی واژه های بیگانه بگشاید و با پذیرش آنها بر دارش و توانمندی خود بیفزاید و در

این راستا زبان انگلیسی را نمونه می آورند که با پذیرش سدها هزار واژه از زبانهای بیگانه بر توانمندی خود افزوده است. » .

این سخن درست است، بیشک همانگونه که فرهنگ یک مردم در آمیزش با فرهنگهای دیگر ترو تازه و جوان و بُرنا می شود، زبان نیز باید این ویژه گی را داشته باشد تا بتواند در چرخه ی نا ایستای زمان به پویش خود ادامه دهد، و این چیزی است که نیاکان ما از دیر زمان دریافته و در راستای آن کوشیده اند، نمونه های زیر نشان دهنده ی کوششهای ارجمند آنها است : واژه ی **دبیره** در **چَم** {نگارش} یا (خط) از زبان بابلی به زبان پارسی در آمده و شناسنامه ی پارسی گرفته است. این واژه در سنگنبشته های هخامنشی به **پیکر دیپی** دیده می شود. داریوش بزرگ در سنگ نبشته ی بیستون می نویسد :

« تو که زین پس این **دیپی** بخوانی کرده ی من ترا باور شود آنرا دروغ مپندار. » .

باز می گوید: « با خواست اهورا مزدا مرا کرده های دیگری است که در این **دیپی** نوشته نشد، از این روی نوشته نشد که آنکه این **دیپی** پس از این بخواند او را کرده من گزاف ننماید. » .

این واژه سپس تر به **پیکر** {دبیره} در آمد و همکردهای بسیار مانند: « **دبستان** » - « **دبیرستان** » - « **ادبستان** » و « **دبیرخانه** » از آن ساخته شد و بگونه ای دیگر در واژه های « **دبیر** » - « **دیبا** » - « **دیباچه** » و « **دیوان** » بجا ی ماند.

این تنها واژه ای نیست که از سرزمین میانرودان به ایران رسیده و شناسنامه «پارسی» گرفته است، بسیاری دیگر از اینگونه واژه ها دیر زمانی است که از زبانهای **سومری** - **اکدی** - **بابلی** - **آرامی** و **سُریانی** به ایران رسیده و در پیاله زبان پارسی جاخوش کرده اند مانند واژه ی سومری «**بوریا**» و واژه ی اکدی «**تنور**» و واژه ی آرامی «**یلدا**» و بسیاری واژه های دیگر، همچنانکه بسیاری از واژه های **یونانی** و **ترکی** هم به زبان پارسی در آمده و بر دامنه ی آن افزوده اند مانند واژه ی «**دفتر**» که بر آمده از «**دیفتر**» یونانی و در **چم** پوست است { نام بیماری **دیفتری** هم از همین ریشه است } و همچنین واژه های «**دِرهم**» و «**دینار**» و «**کالبد**» و «**دیهم**» و جز اینها که تا کنون در زبان پارسی بجا مانده همه از زبان یونانی آمده اند، و همچنین واژه های «**آقا**» - «**آلاچیق**» - «**اتابک**» - «**اتراق**» - «**اجاق**» - «**اخته**» - «**اردو**» ... و جز اینها که از زبان ترکی به زبان پارسی در آمده و بر گنجایش زبان ما افزوده اند .

بی گمان یکی از شوندهای رسایی و شیوایی زبان پارسی در همین داده ها و گرفته ها است . این زبان اگر چه امروز «**پارسی**» نامیده می شود ولی وارون آنچه که برخی گمان می برند و گاه آنرا «**نشان نژاد پرستی پارسیها**» بشمار می آورند تار و پودش در

پارس و بدست پارسها بافته نشده بلکه همه ی مردم ایرانزمین، از خراسان بزرگ گرفته { با زبان پهلوی و گویشهای سغدی و ختنی } تا «کردستان و آذربادگان و همدان» { با گویشهای مادی } و «خوزستان و لرستان (پشتکوه) و کوههای بختیاری» { با گویشهای ایلامی } و واژه های بیگانه مانند: سومری - بابلی - اکدی و یونانی هم در ساخت و بافت این زبان دل نشین دست داشته و آنرا به شیوایی و رسایی رسانیده اند، و هم امروز نیز هزاران واژه از زبانهای لاتین و انگلیسی و فرانسوی و روسی مانند **سماور** - **رادیو** - **تلویزیون** - **کامپیوتر** - **اتومبیل** - **ترن** - **ترمینال** - **دموکراسی** - **فاشیسم** - **سوسیالیزم** - **سکولاریسم** - **مدرنیزم** ... و جز اینها به زبان پارسی راه یافته و جا خوش کرده اند و کسی در اندیشه ی جدا سازی آنان نیست! پس جا دارد پرسیده شود که اینهمه گفتگو برای چیست؟ چرا واژه های یونانی و سومری و اکدی و آرامی و فرانسوی و روسی و جز اینها به آسانی پذیرفته می شوند ولی در برابر واژه های تازی گاه با واکنشهای تند و تیز روبرو می شویم؟ .

پاسخ این پرسش را در دو زمینه می توان جستجو کرد، نخست اینکه نا همسانی بسیار هست میان آن چیز که خود بر می گزینیم و آن چیز که به زور بر ما پذیرانده می شود..

زن جوانی که همسرش را خود بر می گزیند با زن دیگری که به زور به همسری مرد فرومایه ای داده می شود هرگز برابر شمرده نمی شوند .

ما واژه ی **سماور** را نداشتیم آنرا از زبان روسی گرفتیم و برزبان خود افزودیم، به همانگونه واژه های **دبیر** - **دفتر** - **تنور** - و **بوریا** را از سومریها و بابلیها و یونانیها و اکدیها... و **رادیو** - **تلفن** - **تلویزیون** - **اتومبیل** **ترن** و **کامپیوتر** و جز اینها را از لاتین و دیگر زبانهای اروپایی وام ستانیدیم و به آنها شناسنامه ی ایرانی بخشیدیم، اینها را هیچکس بزور شمشیر برزبان ما نکاشت و با خون نیاکانمان آبیاری نکرد. هیچیک از این مردم برای پذیراندن زبان و آیین خود آسیابهایمان را با خون زنان و مردان و کودکانمان بکار نینداختند.. هیچ کدامشان پسر بچه هایمان را اخته نکردند و بنام **غلام بچه** با آنها نیامیختند.. هیچیکدانشان به زنان و دختران ایرانی دستیازی نکردند و پس از کامجویی در بازارهای برده فروشان جهان به روسپیگری فروختند... هیچکدام بگناه پارسی گویی زبان از دهان ایرانیان بیرون نکشیدند و برسر درختان نیامیختند.. هیچکدام از آنها کودکان دانشمندان ایرانی را در دیگها نپختند و گوشتشان را بخورد پدرانشان ندادند... هیچکدامشان با سرهای بریده ی ایرانیان پایه های دیگ نساختند و ایرانی را خوار نشمردند و وادار به پذیرش دین و آیین و زبان خود نکردند، ولی تازیان اینهمه را کردند و بسیار بد تر از اینهمه را کردند، بنا براین نمی توان واژه ی «**دفتر**» یونانی را با «**کتاب**» تازی در یک ردیف گذاشت چرا که «**دفتر**» را ما بر گزیدیم و از زبان یونانی

به زبان پارسی در آوردیم ولی تازیان «نامه» ها و «نامک سراها» ها و «نسک» ها و «نسک خانه» های ما را سوزاندند و به رودخانه ها ریختند تا «کتاب» خود را جایگزین آن کنند.. چرا ما باید واژه ی «کتاب» را بجای «نامه» - و «کتابخانه» را بجای «نامک سرا» بکار گیریم مگر فردوسی شاهکار خود را «کتاب سلاطین» نامید که ما چنین می کنیم، فردوسی که زنده کننده ی زبان پارسی است واژه ی «نامه» را بجای «کتاب» و «شاه» را بجای «سلطان» بکار برد پس ما نیز باید چنین کنیم .

از سوی دیگر پذیرفتن یک واژه ی بیگانه برای افزودن بر توانمندی آن زبان است نه برای جایگزین کردن آن واژه بجای واژه های خودی، و این چیزی است که با اندوه بسیار باید گفت که سخنسرایان نامدار ما از دیر زمان تا به امروز کرده اند و هنوز هم می کنند تا آنجا که واژه های تازی جا را برای واژه های ایرانی تنگ کرده و در بسیاری از زمینه ها واژه های ایرانی را یکسره از میدان بدر کرده اند .

بشود که سخنوران و سخنسرایان ایرانی زبان پارسی را که پیاله ی فرهنگ ایران است پاس بدارند و در گفتار و نوشتار خود بجای لغاط تازی، واژه های دل انگیز ایرانی را بکار گیرند..

بشود که در آینده دفترهای آموزشی دوره های دبستانی و دبیرستانی یکسره بزبان پارسی آراسته گردند..

بشود که ایرانی به ارزش های فرهنگ خودی آراسته گردد . ایدون باد و ایدون تر باد .

پاینده ایران

هومرآبرامیان